

آنا آخمتووا و درون مایه های بنیادین شعرش مهدی عاطف راد

۱۰۱ شعرهای آنا آخمتووا، دارای درون مایه هایی بنیادین رنگارنگ اند که به تدریج در نگارستان ذهنش رشد کرده و شکوفا شده اند و به شعر او سایه روشن ها و رنگ آمیزی های ویژه ای بخشیده اند. نخستین درون مایه بنیادین شعر آنا آخمتووا عشق است، عشقی پر بار با تمام شاخساران سبز و غنچه های سرخ و میوه های خوشابش، از دلدادگی و شوریدگی تا کام و وصل، از عشق هوسبازانه و شهوانی زمینی تا عشق روحانی و مقدس آسمانی. عشق در نخستین دفتر شعرش شامگاه که در سال ۱۹۱۲ انتشار می یابد جایگاهی یکتا و مقامی والا دارد و حرف اول را می زند، این عشق عشقی ست لطیف به زیستن و به هر آنچه رنگی از زندگی دارد، عشقی دخترانه است به زیبایی و پاکی، عشقی مادرانه است به بالندگی و بارآوری، عشقی زنانه است به معشوق، به مرد محبوب و به همسر، عشق به هستی ست با تمام تاریکی ها و روشنایی هایش، عشق به وصل و کام است و پیوند و یگانگی. عشقی سرشار از رنگ های تند و شاد است و آهنگ های موزون و دلنواز، سرشار از امید است و روشن بینی، سرشار از بوسه و تبسم است و نوازش و مهربانی.



پرویشگاه علوم انسانی
رساله جامع علوم انسانی

عشق آنا آخمتاتووا در این شعرهای نخستین هویتی بسیار شخصی دارد و بیشتر بر گرد رویدادهای زندگی خصوصی او دور می زند؛ عشقی ست سرشار از خاطره های پادمان دوران کودکی هیجان انگیز و نوجوانی رازآمیز و جوانی پرتب و تاب سرشار از التهابش. در این نخستین سال های شاعری لبالب است از عاطفه های زنانه، جوانی ست سرشار از شور که حس های سرکشش او را به مرز شوریدگی می کشاند و پیرو احساسات عصیان گرش می سازد. این حالت شوریدگی عاشقانه و شیدایی بی پروا به روشنی در شعرهای نخستین دفتر شعرش شاهگاه مشهود است. بسیاری از این شعرها را باید از نوع «تغزلات دراماتیک» دانست. در یکی از این شعرهای عاشقانه چنین می خوانیم:

عشق مرا روحی تازه بخشیده
 روحی متلاطم اگر چه برهنه
 غوطه وردرتب و تاب پرتلهاب وصل
 بر لبانم لبخندی می درخشد راز آگین
 که تنها تو معنایش را می دانی
 و هیچ کس جز تو راز شبانگاهی مرا
 کشف نکرده است، هیچ کس جز تو

با گذشت زمان و کسب تجربه های تلخ در رویارویی با ناکامی های عشق و شکست های سنگین عاطفی، به تدریج درون مایه عشق روشن شادی بخش در شعرهای آنا آخمتاتووارنگ تیره اندوه به خود می گیرد و تبدیل می شود به درون مایه کدر عشق حرمان آلود. شعرهای عاشقانه دومین و سومین دفتر شعرش دانه های تسبیح^۱ و فوج سپید که آن ها را به ترتیب در سال های ۱۹۱۴ و ۱۹۱۷ منتشر کرد رنگ سوخته و خاکستری عشق ناکام را دارند و آلوده به تیرگی های مکدر شوربختی اند. در یکی از این شعرها چنین می خوانیم:

جدایی سیاه جاودان را
 من با تو به تساوی تقسیم می کنم
 چرا گریه؟ دستت را به من بده

قول بده دوباره برمی گردی
من و تو بلند کوه ها را می مانیم
چگونه می توانیم از هم دور بمانیم؟
پیامی برایم بفرست
نیمه شبانگاهی از میان ستارگان

۱۰۴

در همین دوران به تدریج درون مایه ای دیگر در شعر آنا آخمتووا تولد می یابد که بعدها یکی از بنیادی ترین درون مایه های شعرش می شود. این درون مایه جدید گرایش به مذهب و تمایلات آیینی است که آرام آرام روح شعرش را دربر می گیرد و الهام بخش سرودهای تازه به او می گردد. در این شعرها آخمتووا عشق را با مذهب درهم می آمیزد و به همان اندازه که به عشق ناکام و رنج آگین زمینی - جنسی بها می دهد، به همان اندازه نیز به عشق مقدس آسمانی - ملکوتی می پردازد و رویاهای مذهبی خویش را در متن این شعرها تصویر می کند. همین ترکیب عشق زمینی - آسمانی باعث می شود که بعدها از طرف منتقدین وابسته به حکومت هدف شدیدترین حملات قرار بگیرد و محکوم شود. آن ها بالحنی تمسخرآمیز او را شاعره ای «نیمی راهبه نیمی روسپی» می خوانند و هر دو جنبه عشق شهوانی و تمایلات مقدس مذهبی شعر این دوران را محکوم می کنند.

در شعرهای سال های بعد از ۱۹۱۷ به تدریج درون مایه های اجتماعی نیز وارد شعر آنا آخمتووا می گردد و شعر او جهت گیری آشکار اجتماعی پیدا می کند. در این سال ها روسیه درگیر جنگ جهانی اول و سپس انقلاب و جنگ داخلی می شود. آنا آخمتووا می کوشد تا صدای رنج های مردم سرزمینش باشد و از شعرش مرهمی برای زخم های التیام ناپذیر مردمش بسازد. شعرهای این دوره او صدای رسای ناله و ضجه و نوحه مردمی است که عزیزان خود را در فجایع اجتماعی، از جمله جنگ از دست داده اند. دفتر فوج سپید در برگیرنده شعرهای مشهور آخمتووا درباره جنگ جهانی نخست است. شعر «یادبود ژوئیه ۱۹۱۴» با این سطرها آغاز می شود:

ما صدها سال زیستیم و این اتفاق شوم
تنها در یک ساعت روی داد

در شعر دیگری با عنوان «ما فکر می کردیم فقیرانیم» چنین می خوانیم:

ما فکر می کردیم فقیرانیم تهیدست، بی هیچ چیز
اما وقتی شروع کردیم به از دست دادن عزیزان مان یکی از بی دیگری
آن سان که هر روز مان روزیادبودی شد برای آرامش روح مردگان
شروع کردیم سرودن شعرهای سپاس گزارانه را
در باره بخشندگی بی کران خداوند
و ناشناخته ثروت های بی شمار پیشین مان

۱۰۵

درون مایه همدردی با مردم بعدها یکی از بنیادی ترین درون مایه های شعر او می گردد، به طوری که شعر او را زبان گویای دردمندی ها و مصیبت دیدگی های مردم سرزمینش می دانند و در آن ها آمیزه ای از ناله ها و فریادها و ضجه ها و نوحه ها و شیون های مردم رنج کشیده روسیه را در نیمه نخست سده بیستم می شنوند. به تدریج شعر آن آخمتووا به بیان درون مایه های ایثارگرایانه گرایش پیدا می کند و لحن پیشگویی غیب دان را پیدا می کند که رنج ها و مصیبت های آینده را پیش بینی می کند. شعرش در این دوران حالت نیایش و راز و نیاز به خود می گیرد. مصیبت های آینده را که در راه است می بیند و از سرایثار و فداکاری آن ها را به جای دیگران به جان می خورد. می بیند که چه توفان های مهلک و مرگباری در راه است و آرزو می کند که این توفان ها فقط بر سر او خراب شود و زندگی او را ویران کند. در شعر «نیایش» با

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

Anna Aquamova.

به تدریج شعر آن آخمتووا به بیان درون مایه های ایثارگرایانه گرایش پیدا می کند و لحن پیشگویی غیب دان را پیدا می کند که رنج ها و مصیبت های آینده را پیش بینی می کند. شعرش در این دوران حالت نیایش و راز و نیاز به خود می گیرد. مصیبت های آینده را که در راه است می بیند و از سرایثار آن ها را به جای دیگران به جان می خورد.



یکی از درخشان ترین پیش بینی های او در قالب یک نیایش رازورزانه آشنایمی شویم:

ارمغانم ببخش سال های مشقت باررنج را
خفقان، بی خوابی، دل نگرانی
بربا از من کودک خردسال و عشق دلباخته ام را
و آوازم را که هدیه اسرارآمیز و پنهان ایزدان است
این است آنچه به هنگام مناجات از توبه دعای طلبم

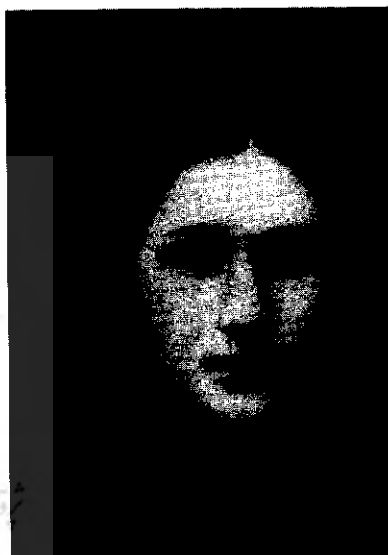
۱۰۶

پس از گذشت روزهای درازرنج

«روبرتاریدر» یکی از معتبرترین شارحان و مفسران شعر
او، آنا آخمتووا را «شاعر پیشگو» می نامد و این شعرش را
پیش گویی روزهای نکبت باری می داند که بعدها در
زندگی آخمتووا چهره منحوس خود را نشان می دهد و
او را غرقه در غرقاب های سیاه خود می کند. در ۱۹۱۹ در
یکی از شعرهایش چنین می سراید:

حالا دیگر هیچ کس به آواها گوش نخواهد سپرد
دیگر روزگار پیش گویی آغاز شده است
آخرین پیام شاعرانه من این است: جهان قدرت معجزه
را از دست داده است

قلبم را نشکن، پیمان شکن نباش



آنا در ۱۵ سالگی در تسارسکویه سلو. ۷۰ سال بعد
نیم آخمتووا را برای خود برگزید.

میهن دوستی و عشق به سرزمین مادری از دیگر درون مایه های پررنگ و بنیادین شعر آنا
آخمتووا در این دوره است. او هرگز حاضر نمی شود با تمام دشواری های زندگی در روسیه
جنگ زده، میهنش را ترک کند و به سرزمینی بیگانه مهاجرت کند. به روسیه عشق می ورزد و
می خواهد در روزهای سختی و فلاکت همراه مردم سرزمینش باشد. در شعرش نیز آنانی را
که در آن روزهای دشوار سرزمین مادری شان را ترک و به خارج از کشور مهاجرت کردند،

نکوهش می کند و هرگز تسلیم اغوای آن ها برای ترک وطن و مهاجرت از روسیه نمی شود.
در شعر مشهورش، روحیه میهن پرستی خود را چنین توصیف کرده است:

صدایی مرا به خود فرامی خواند، بالحنی تسلابخش:

می گفت: «بیا اینجا

سرزمین گناهکار و ناشنوایت را که خداوندش فرو گذاشته فرو بگذار

۱۰۷

روسیه را برای همیشه ترک کن

من خون را از دستانت خواهم شست

و این ننگ ظالمانه ظلمت بار از قلب تو خواهم زدود

با نامی نو درد شکست ها و بی حرمتی ها را

تسکین خواهم داد.»

اما من، بی اعتنا، و با آرامش

گوش هایم را با دست هایم بسته ام

تا روح دردمند رنج کشیده ام

با این ننگین سخنان ناخوشایند آلوده نگردد.

در مقدمه «رکوییم» نیز در این باره چنین سخن می سراید:

نه، در پناه آسمان های بیگانه نبودم

رهایم بخشم بال های بیگانه نبودند

فرجام من آنجا بود، در قلب سرزمینم جامع علوم انسانی

آنجا، همان جا که افسوس زادگاهم بود، افسوس

شعر اجتماعی آنا آخماتووا شعری ست ضدسیاسی، مکاشفه ای است معنوی با بانگی آسمانی، ندایی غیبی و رازگونه است. انگار نوای زنی افسونگر است که افسون زندگی را در کام مرگ می ریزد و کارش در هم آمیختن شرنگ زندگی و شراب مرگ است. در لحن شعرهای این دوره آخماتووا نیرو و نفوذ رهبری معنوی و پیامبری عارف احساس می شود که توانایی شگفت انگیزی برای داوری منصفانه و قضاوت بی طرفانه و در عین حال

سخت گیرانه دارد و دارای قلبی است با نیرویی شگفت انگیز، سرشار از احساساتی تند و آتشین. شعر زیر شعری است نمونه وار از این گونه شعرهای پیامبرانه‌ی آنا آخمتاوا که در سال ۱۹۱۹ سروده است:

چرا قرن ما بدتر از قرن‌های گذشته است؟
 آیا از آن رو که بیهوش در بهتی ناشی از ترس و اندوه فرو رفته
 یا بدان سبب که فرو برده انگشتانش را در سیاه‌ترین زخم روح خویش
 زخمی که هرگز التیام نخواهد یافت.
 در غرب خورشید در حال فرو مردن است
 و بام‌های شهرها در واپسین پرتوهایش می درخشند
 مرگ آغاز کرده به ترسیم صلیب بر درها
 و کلاغ‌ها را می خواند، و کلاغ‌ها در پروازند.

اندوه از درون مایه‌های دیگر شعر آنا آخمتاواست که به خصوص در دفتر شعر پس از میلاد مسیح و دفترهای بعدی با رنگی کدر چهره محزون خود را نشان می‌دهد. اندوه تنهایی و بی‌کسی، اندوه از دست دادن عزیزان، اندوه بر رنج‌های هم‌میهنان، اندوه همدردی با دیگران، اندوه بر سرنوشت نکبت بار انسان و زندگی فلاکت بارش در شعرهای این دوره آخمتاوا به طرز چشمگیری هویدا است. از جمله در این شعر:

چون سنگی سپید درون چاهی
 سر سیتزه‌ام نیست توانش را نیز از کف داده‌ام
 بر ایم شادی به اندوه بدل شده
 همچنان که زندگی به مرگ
 در چشمانم خیره شود اگر کسی
 خواهدش دید
 اندوه‌بارتر از آنی ست که
 از داستانی اندوه‌زا برمی‌آید



آخمانووا، در اوایلین سالهای عمر.

می دانم و بس آگامم که ایزدان آدمی را
 با نفرین شان به سنگ بدل می کنند، بی آن
 که روح را از او بستانند
 تونیز بدل به سنگی شده ای در من
 تا اندوهم را جاودانه سازی و بی مرگ

ترس و وحشت از دیگر درون مایه های شعر
 آنا آخمانووا است که در فاصله بین
 سال های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ در شعرش
 خودنمایی می کند و تصویرهایی
 واقع گرایانه از اوضاع حاکم بر سرزمینش
 در آن روزگار را به زیبایی تمام اگرچه

سرشار از دلهره و تشویش ترسیم می نماید. شعرش در این دوره تصویرگر پریشان روزی و
 رنج مردم زجرکشیده ای است که از سیطره حکومت ترور و وحشت بر خود می لرزند و از
 سایه های خودنیزی هراسند و می رمند. او این ترس دیوانه کننده را در شعرهای این دوره اش
 به نمایش می گذارد:

ترس در تاریکی بر هر چیزی انگشت تهدید می گذارد
 مهتاب را با تبر مرگبارش نشانه رفته است
 از پس دیوار صدایی شوم و تهدیدآمیز شنیده می شود.

در شعری بدون عنوان، در این سال ها، چنین می سراید:

اسپرک پریده رنگ
 و عشق شبیه به یک سیب
 اما ما برای ابد کشف کردیم
 که تنها خون طعم حقیقی خویش را دارد

این شعر با تصویری نمادین از تراژدی مکبث به پایان می‌رسد که نمادی زیبا و استعاره‌ای بس هوشمندانه از اوضاع سرزمین او در آن سال هاست:
و ملکه اسکاتلند

مغروارانه اما به عبث شست چکه‌های خون سرخ پاشیده شده را
از دستان لاغرش
در تاریکی خفقان آور کاخ شاه

۱۱۰

سوگواری بر از دست دادن عزیزان از مهم‌ترین درون‌مایه‌های شعر آخمتووا در سال‌های ۱۹۲۰ به بعد است. این درون‌مایه عالی‌ترین تجلی خود را در شعر بلند «رکوییم» یافته است که شاهکار شعر آخمتووا و سوگنامه مصیبت‌های انسانی است. در بسیاری از شعرهای هولناک او سخن از زندان است و شکنجه و مرگ، این شعرها که به صورت پرش‌هایی پرتنش می‌نمایند جریان‌ی تند و سیلابگون دارند و بسیار سرکش و لگام‌گسیخته‌اند، چونان آشناری که با شدتی بی‌مانند فرو می‌ریزد یا چونان سیلابی که از بارش‌رگباری پر خروش با تندرها و آذرخش‌های سهمگین جاری می‌شود و آلودگی‌های جهان را در خود می‌شوید. این شعرها سبکی‌خشن و پرصلابت دارند و سخت و استوارند. شعرهایی قهرمانانه‌اند با درون‌مایه‌ای تراژیک و بیانی حماسی. انگار آخمتووا در حالی که حماسه‌ای را با لحنی پرصلابت حکایت می‌کند مرثیه‌ای نیز با لحنی سوزناک می‌سراید و بر حماسه سیاه‌پوش و سوگوار خویش زار می‌زند.

شکاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

به سپیده‌دمانت بردند خواب آلود
به دنبالت روان شدم، گویی تابوتت را بدرقه می‌کردم برای واپسین بدرود
و کودکان می‌گریستند در تاریکی اتاق

شمع نیمه‌جان با دود خویش می‌آلود شمایل نورانی را
بر لبانت ماسیده بود چندان واپسین بوسه بر شمایل
و بر پیشانی‌ات چکه‌های دم‌سرد عرق فروچکان

شیون کنان و ضجه زنان به پیش خواهم خزید بر دست‌ها
و سوگوار بست خواهم نشست در میدان سرخ

و سرانجام واپسین و بنیادی‌ترین درون‌مایه شعر آخمتووا مرگ است که با جامه‌های سیاه

خود در اغلب شعرهای سال‌های پس از ۱۹۲۰ رخ می‌نماید و شعر او را سیاه‌پوش و سوگوار می‌سازد. مرگ در بیشتر شعرهایش خانه دارد و دارای چهره‌ای ترسناک و نفرت‌انگیز است. در بخشی از شعر «رکوبیم» او خطاب به مرگ چنین می‌سراید:

ای مرگ

سرانجام خواهی آمد، پس چرا هم اینک نه؟
چشم به راهت نشسته‌ام در نهایت فرسودگی
و زندگی بس طاقت فرساست

لحظه شماری می‌کنم در انتظار آمدنت
چراغ را خاموش کرده‌ام و در را باز گذاشته‌ام
بی تاب و رود تو، بس ساده و شگفت‌انگیز
به هر سان که دلخواه تست بر من ظاهر شو
فرو شو در پوکه‌های فشنگ و چهره دگرگون کن
یا به درون چاقوی تبهکاری کار آزموده
یا به درونم بیا در قالب میکروب تیفوس
چه باک که به کدامین شکل آشکار خواهی شد؟ ♦♦♦

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پیشگاہ عالیہ اسلامیہ پاکستان
مرکز تحقیق و مطالعات قرآنی

پیشگاہ عالیہ اسلامیہ پاکستان
مرکز تحقیق و مطالعات قرآنی